



ISSN:2588-7033



A comparative analysis of the military hierarchy and units of the Qajar army in the transition from tradition to modernity

Seyed Benyamin Keshavarz ^{a*}

^a PhD student, Islamic archaeology, department of restoration, Isfahan University of art, Isfahan, Iran

KEYWORDS

Military Organization,
Officer Corps, Naseri
Regiment, Qajar Army

Received: 09 May 2026;
Accepted: 05 September 2026

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2026.2088374.1676

ABSTRACT

With the introduction of Western military doctrines into Qajar Iran, redefining troop divisions and officer ranks became imperative. Addressing these developments, this study examines the precise troop strength of infantry, cavalry, and artillery units, alongside their commanding ranks. Findings reveal that unlike the traditional era—where troop numbers depended on commanders' tribal wealth and domains (from *dah-bashi* to *tuman-bashi*)—a dual, regulated structure emerged during the Naseri period. Officers were categorized into 'junior' and 'senior/sword-bearers' (from *beygzadeh* upward). Furthermore, the titles of all ranks below colonel (*sarhang*) reflected their functional roles relative to the regiment (*foj*), which constituted the core tactical unit of the army. Additionally, the rank of *sardar* historically equated to the later ranks of general or *Timsar*. Finally, this study concludes that while units such as the brigade (*tip*) lacked an official status within the Ministry of War's administrative framework, they were dynamically formed on the battlefield to meet tactical exigencies.

* Corresponding author.

E-mail address: Keshavarzseyedjavad@gmail.com





بررسی تطبیقی سلسله مراتب و واحدهای قشون قاجاریه در گذار از سنت به مدرنیته

سید بنیامین کشاورز^{الف}*

^{الف} دانشجوی دکتری، باستان شناسی اسلامی، مرمت، هنر اصفهان، اصفهان، ایران، keshavarzseyedjavad@gmail.com

واژگان کلیدی	چکیده
ترتیب نظامی، صاحب منصبان، فوج ناصری، قشون قاجار	با ورود آموزه‌های نظامی غربی به ایران عهد قاجار، بازتعریف تقسیمات قشونی و درجات صاحب منصبی به امری الزامی مبدل شد. پژوهش حاضر با هدف تبیین این تحولات، به این پرسش پاسخ می‌دهد که هر واحد نظامی در رسته‌های پیاده، سواره و توپخانه شامل چه میزان نیروی جنگی می‌شد و فرماندهی آن‌ها بر عهده کدام مناصب بود؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که برخلاف دوره‌ی سنتی - که در آن تعداد نفرات تابع غنا و وسعت قلمروی ایلاتی فرماندهان (از ده‌باشی تا تومان‌باشی) بود- در دوره ناصری ساختاری دوگانه و قانون‌مند شکل گرفت. در این نظام، صاحب منصبان به دو گروه «جزء» و «کل/شمشیربندان» (از بیگزاده به بالا) تفکیک شدند و نام کلیه مناصب تا درجه سرهنگی نشان‌دهنده نقش ایشان در برابر سرهنگ فوج است که فوج پایه اصلی قشون محسوب می‌شد. همچنین مشخص گردید که رتبه‌ی «سرداری» در این عهد، موقعیتی معادل با درجات «تیمساری» یا «ژنرالی» در ادوار بعدی داشته است. در نهایت، این نتیجه حاصل شد که اگرچه واحدهایی مانند «تیپ» جایگاه رسمی و سازمانی در تشکیلات دیوانی وزارت جنگ نداشتند، در شرایط میدانی و بنا بر ضرورت‌های تاکتیکی، به صورت موقعیتی و کاربردی شکل می‌گرفتند.

مقدمه

عهد قاجار، دوره‌ی آغاز گذار جامعه ایران از سنت به مدرنیته است که ابعاد عینی و ملموس مدرنیسم، اعم از آموزش، تسلیحات و حتی پوشش متحدالشکل (یونیفرم)، به سرعت در امور نظامی ظهور پیدا کرد. در عین حال می‌توان گفت از عناصر اصلی یا حتی نخستین یک ساختار مدرن، نه صرفاً تجهیزات، بلکه الگوی تشکیلات جدید است که بتواند اصول کلی تجدد را به طرق مختلف جاری سازد. به عبارت دیگر، وجود یک ساختار منسجم و سازمان‌یافته، پیش شرط اصلی بهره‌برداری کارآمد از تسلیحات و عناصر عینی تجدد نظامی به شمار می‌رفت (بازرگان، ۱۳۸۵: ۴۵). در بررسی قشون، منظور از این ساختار - جدای از تشکیلات کلی وزارت جنگ که پژوهش مجزایی را می‌طلبد-، تبیین دقیق درجات، واحدهای قشون و جایگاه صاحب منصبان آن‌ها است. اهمیت تبیین این موضوع از آن‌رو است که بسیاری از اصطلاحات نظامی عهد قاجار، همچون «لشگر» و «سرهنگ»، امروزه نیز عیناً در ارتش ایران به کار می‌روند و کارکردی رسمی دارند، یا عناوین دیگری مانند «ده‌باشی» یا «سرکرده» در ظاهر معنایی گویا ارائه می‌دهند. با وجود این، همواره باید در نظر داشت که معنا و کارکرد واژگان در طول زمان دچار تحول و تطور شده است. بنابراین، در تحقیق حاضر اصطلاحات رسمی، آن‌گونه که در میان خواص نظامی عهد قاجار معنا داشت، بیان، بررسی و واکاوی شده‌اند.

* نویسنده مسئول.

در این راستا، الزامی است نخست به فرماندهان عساکر و درجات قشونی در دوران سلطان فتحعلی شاه و یا حتی محمدحسن خان قاجار نگاهی افکند تا روند تحولات یا عدم تغییرات ساختاری در دوران آموزش مدرن به درستی درک شود. از آنجا که مقامات مورد نظر در دوران سنت شکل گرفته بودند، در ابتدا فاقد تعاریف و مرزبندی‌های مشخص علمی بودند؛ از این رو، حتی لازم است یافته‌های محققان پیشین را در این زمینه با یکدیگر مقایسه نمود. از طرف دیگر، باید در نظر داشت که با ورود به دوران جدید، با نوعی تطور روبه‌رو هستیم؛ هرچند از آن‌رو که ساختار تشکیلات نظامی در اواخر عهد قاجار (دوره‌ی احمدی/حکومت سلطان احمد شاه) تا اوایل عهد پهلوی (دوره‌ی رضوی/حکومت رضاشاه) تا حد زیادی یکسان باقی ماند، خواه ناخواه اصل مطالب این پژوهش به بررسی دگرگونی‌های دوره‌ی ناصری معطوف خواهد بود. با توجه به این فرآیند، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چگونه واحدهای نظامی، نفرات و مناصب نظامی در عهد قاجار تغییر کردند و هر واحد نظامی اعم از پیاده، سواره و توپخانه حداقل و حداکثر شامل چه میزان نیروی جنگی می‌شد؟ به جهت پاسخ به این پرسش، آموزه‌های تاریخی و آثار تعلیمی قشون قاجار در یک بررسی متن‌محور در مقاله حاضر استفاده شده‌اند تا به این وسیله بتوان گره از پرسش فوق باز نمود و حد و حدود تحولات ساختاری قشون را تبیین کرد.

اگرچه بررسی تشکیلات نظامی بر پایه رسایل تعلیمی و مشق، همواره خطر غلتیدن در الگوهای صرفاً تئوریک و انتزاعی را به همراه دارد، اما پژوهش حاضر با اتکا به روش «تحلیل متن محور تطبیقی»، مفاهیم نظری این رسایل را رها نکرده، بلکه صحت و قطعیت کارکردی آن‌ها را در آینه اسناد عملیاتی، گزارش‌های جنگی (نظیر جنگ مرو و شورش شیخ عبیدالله نه‌ری) و کتابچه‌های آماری قشون سنجیده است. حاصل این تقاطع سندی نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج مبنی بر آشفتگی مطلق در قشون قاجار، یک نظام منسجم ریاضی میان مراتب آموزشی و ساختار رسمی وجود داشته که در ابعاد میدانی نیز مبنای تشکیلات و تقسیمات قشونی قرار می‌گرفته است.

پیشینه پژوهش

با توجه به اینکه هسته اصلی این تحقیق بر پایه واکاوی و بازخوانی متون، رسایل آموزش مشق و نسخ خطی و چاپ سنگی به‌جای‌مانده از صاحب‌منصبان قاجار استوار است، روش پژوهش حاضر بر رویه تحلیل محتوای کیفی و متن‌محور منابع دست‌اول تمرکز دارد. در این راستا، اگرچه پژوهش‌های متعددی به تاریخ نظامی این عهد پرداخته‌اند، بررسی ساختاری تحول مناصب با کمبود منابع تحلیلی متن‌محور روبه‌رو است. در حوزه تاریخ‌نگاری مدرن عهد قاجار، محققان برجسته‌ای به ابعاد مختلف قشون پرداخته‌اند؛ ویلم فلور (۱۳۸۸) در پژوهش‌های خود پیرامون ساختار ارتش قاجار، به زمینه‌های اقتصادی، لجستیکی و نفوذ مستشاران خارجی توجه داشته و منصوره اتحادیه (۱۳۸۱) با انتشار و تحلیل اسناد و مکاتبات ادوات قشون، بافتار سیاسی و اجتماعی وزارت جنگ را روشن ساخته است. همچنین آن لمبتون (۱۳۷۵) در بررسی ساختارهای سیورغال و تیول، بر جنبه‌های مالی تأمین نیرو تکیه کرده و مهدی بامداد (۱۳۴۷) در شرح حال رجال، خط سیر مناصب اشخاص را ترسیم نموده است. با این حال، در این آثار ارزشمند ثانویه، تمرکز عمدتاً بر نهاد ارتش، بیوگرافی رجال یا اسناد مالی است و تطور درونی درجات بر اساس متون تعلیمی کمتر مورد مذاقه بوده است.

در کنار این سنخ پژوهش‌های کلان و نهادی، دسته‌ای دیگر از مطالعات تاریخی به صورت اخص بر توصیف واژگانی ورده‌بندی مناصب قشون تمرکز داشته‌اند که بازخوانی آن‌ها، ضرورت بازنگری در این حوزه را دوچندان می‌سازد. یکی از آثار شاخص در این

زمینه، کتاب «تاریخ بنیان قاجار» (جهانسوز، ۱۳۳۳) است. این اثر طبقات قشون سنتی و سرکردگان آن را به ترتیب عناوین بررسی کرده است؛ اما در مقاله حاضر، مطالب مذکور با نگاهی وسیع تر به دوران صفوی و مغول نیز بسط داده شده‌اند. از دیگر تحقیقات اصلی، کتاب «سیری در تاریخ ارتش ایران» (یکرنگیان، ۱۳۸۴) است که عموم محققان بعدی به آن استناد کرده‌اند. با این حال، یکرنگیان مناصب دوره‌ی احمدی (حکومت سلطان احمد شاه) را نگارش نموده و اصلاً وارد جزئیات ساختاری و دگرگونی‌های روزافزون دوره‌ی ناصری نشده است. در حقیقت، کامل‌ترین پژوهشی که تا کنون به واژگان این حوزه پرداخته، کتاب «فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار: قشون و نظمیه» (مدرسی و دیگران، ۱۳۸۰) است. اما این کتاب حد و حدود دقیق واحدها را مشخص ننموده و بعضی واژگان کلیدی، چون اصطلاح «سردار» را بر پایه همان مفاهیم سنتی پیشین درج کرده است که در مقاله حاضر به آن پرداخته خواهد شد. این مسئله، ضرورت بازنگری در این حوزه را عیان می‌سازد؛ چراکه در مقاله حاضر تبیین خواهد شد که مفهوم سنتی سردار با مفهوم مدرن آن در دوره‌ی ناصری کاملاً از یکدیگر مجزا هستند.

۱. طبقات فرماندهی

بر اساس نوشته رضا میرزا جهانسوز مقامات فرماندهی دولت سلطان فتحعلی شاه موسوم به «علوی» از پایین تا بالا به ترتیب ده باشی (سرکرده ده تن)، یوزباشی (سرکرده صد تن)، مین باشی (سرکرده هزار تن)، میرپنج (سرکرده پنج هزار تن)، امیر تومان (سرکرده ده هزار تن) و نویان (سرکرده صد هزار تن) بودند (جهانسوز، ۱۳۳۳: ۱۷). از سوی دیگر سرتیپ سید میرحسین یکرنگیان که افسری از اواخر قاجاریه بود به همین ترتیب نوشت صاحب منمصبان ده باشی، الی باشی، یوزباشی یا سلطان، بگ و خان بودند که فرای آن را توضیح نداده است (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۴۸). هر کدام از دو محقق فوق مقامات مذکور را با نمونه‌های جدید مقایسه کرده‌اند که در جای خود مورد بحث قرار خواهند گرفت. حال می‌توان به مقامات فرماندهی صفوی چون مین‌باشیان و یوزباشیان نیز نظر افکند (تذکره الملوک، ۱۳۷۸: ۹) که اساساً بر طبق ساختار فرماندهی تموچین چنگیزخان بورجیگین است (May, 2016: 31-32). بر این اساس می‌توان با ترکیب اطلاعات فوق مقامات را به ترتیب امیرنویان، امیرتومان/تومان باشی، خان، بگ یا بیگ، میرپنج/پنجه باشی، مین باشی، سلطان/یوزباشی، الی/پنجاه باشی و ده/اون باشی نوشت. اما نکاتی حیاتی در اینجا وجود دارند که باید مورد بررسی قرار بگیرند. قرار دادن فرمانده صد هزار نفر در دوران سنت^۱ برای ایرانی که سال ۱۲۹۰ ه. ق یازده میلیون جمعیت داشت (اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۰: ۱۰۵) کمی غیر عادی است. بنابراین بیشتر به معنای فرماندهی کل قوا یا ارتشبد است. در این مقطع باید مخاطب این امر بدیهی ولی غالباً به فراموشی سپرده شده اساسی و حیاتی در نظام را به خاطر داشته باشد که وقتی گفته می‌شود سرلشگر فرمانده ده هزار نفر و سرتیپ یک فرمانده پنج هزار تن است یعنی سرلشگر فرماندهی قوا را از پنج تا ده هزار نفر بر عهده دارد.

از آن رو که هیچ عنوان و درجه‌ای میان امیرتومان و «امیرنویان» وجود نداشت، این منصب در واقع فرماندهی واحدی معادل «چون» (سی هزار نفر) در قشون مغول به شمار می‌رفت. با این حال، اصطلاح اویغوری نویان برگزیده شد تا یادآور مقام نخستین شخصیت عالی‌رتبه ایل قاجار، یعنی قاجارنویان باشد؛ از این رو می‌توان گفت این عنوان، تنها مقام افزوده شده در عهد قاجار در

^۱ - به طور اخص منظور از دوران سنت زمان پیش از ورود مستشاران ناپلئون اول در ۱۲۲۱ ه. ق/ ۱۸۰۷ م و بریتانیایی در سال بعد به ایران است (اعتضادالدوله، ۱۳۱۶: ۴۱ -

تقابل با مناصب عهد صفوی است (جهانسوز، ۱۳۳۳: ۱۷). این در حالی است که نوین در اصل می‌توانست فرماندهی ده تن را نیز بر عهده داشته باشد و قاجار نوین صرفاً به معنای فرمانده سپه‌داران خاقان بود (بورجیگین، ۱۳۹۸: ۲۱۷-۲۱۸). نکته حائز اهمیت آنکه، نگارنده هیچ سندی مبنی بر حضور هم‌زمان بیش از یک امیر نوین در قشون نیافته است؛ بنابراین، تنها شخصیت‌های معدودی چون امیر نوین عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله (لشگرنویس نوری، ۱۳۴۷: ۱۴۳) یا امیر نوین جهانسوز میرزا (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۱۶) به این منصب دست یافتند. شایان ذکر است که در مواردی، مقامات اداری مانند اعتمادالدوله نوری نیز به درجه امیر نوینی نائل می‌شدند (اعتضادالدوله، ۱۳۱۶: ۹۴). با توجه به کارنامه صاحبان این منصب، امیر نوین مقامی مافوق فرماندهی میدانی و در رأس ستاد ارتش بود که دست‌کم در ظاهر، تمایز بارزی با ساختار وزارت جنگ داشت.

بر اساس مستندات تاریخی، «سلطان» یا «او که سلطه دارد»، عنوانی بود که خلفای عباسی به حاکمان سرزمین‌های وسیع خلافت اسلامی اعطا می‌کردند (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۲۵). در عهد صفوی، سلطان مقامی مادون سردار داشت؛ به طوری که سردار در جایگاه حکمران مملکت (اشرفی ایلچی، ۱۳۹۴: ۶۲) و سلطان در جایگاه حاکم ولایت عمل می‌کرد (قاضی قمی، ۱۳۶۳: ج ۲/ ۶۴۵). این منصب اداری- نظامی، با آغاز شاهنشاهی قاجار بیش از پیش دچار افول کارکردی شد. از سوی دیگر، عنوان ترکی «بگ» یا «بیگ» با ورود سلجوقیان، به ساختار سیاسی- نظامی ایران راه یافت. «رئیس» این گروه بیگلربیگ/ بزرگ بیگ‌ها نامیده می‌شد (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۶۰)، اصطلاحی که تا عهد قاجار نیز تداوم یافت. بیگلربیگی فردی بود که بر قلمروی وسیع و استراتژیک تسلط داشت و اگرچه لزوماً حاکم مستقیم آن منطقه نبود، در عمل می‌توانست چنین نقشی را ایفا کند. از نمونه‌های بارز این نقش‌آفرینی، می‌توان به فضل‌علی‌خان قزاق‌باغی اشاره کرد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق/ ۱۸۴۰ م به عنوان بیگلربیگ کرمان منصوب شد و با آقاخان اول محلاتی وارد جنگ گردید؛ این در حالی بود که پیش از وی، بدیع‌الزمان میرزا صاحب‌اختیار، حاکمیت کرمان را بر عهده داشت. به عبارتی، مناصب «حاکم» و «بیگلربیگ» لزوماً دارای مرزبندی‌های صلب اداری نبودند و کارکردهای آن‌ها در ساختار سیاسی- نظامی این دوره، دستخوش تداخل وظایف، هم‌پوشانی یا جابه‌جایی کارکردی می‌شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۵: ۴۳۵ و ۵۱۴).

بنابراین اگرچه سلطان مسعود میرزا مقام بیگلربیگ را با رئیس پلیس یکی خوانده است (ظل‌السلطان، ۱۳۲۳: ۲۸)، در حقیقت بیگلربیگ نقش سرداری محلی را ایفا می‌کرد که بیگ‌ها و خان‌ها تحت امر وی بودند. منصب مشابهی نیز در عهد قاجار و پیش از آن وجود داشت که همانا قلعه بیگی است چنانکه برخوردارخان زند قلعه بیگی و کوتوال شیراز بود (امیر کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۶۳). اصطلاح صفوی قلعه بیگی در لغت و به صورت عام معنای فرمانده دژ می‌دهد اما به طور اخص اداره‌ای کوچک در وزارت جنگ بود که افراد معدودی چون سرتیپ محمد درگاهی تا پایان قاجاریه مسئول آن را بر عهده گرفتند. این در حالی است که وی در این زمان سرهنگ دوم بود (میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۴۳۰). یعنی قلعه بیگی نه یک درجه نظامی، بلکه یک مسئولیت بود.

خان در زبان مغول معنای شاه می‌دهد و اگرچه محمد حسن، ایلخان قاجاریه، حاکم استرآباد و گرگان ادعای سلطنت داشت و سکه به نام خود زد ولی از عنوان خان بهره برد (اقبال چلاوی، ۱۴۰۰: ۴۷). پسر ارشد وی نیز برای مدت‌ها عنوان خان داشت که هنوز در فارسی به همان مشهور است. اما از زمانی که با عنوان شاهنشاه تاجگذاری نمود به آقا محمد شاه موسوم گردید (امیر کوهمره‌ای، ۱۴۰۰: ۴۶). به عبارت دیگر فرمانروایان ممالکی همچون خزر، عراق، آذربایجان یا فارس عنوان خان داشتند و لقب شاه در واقع اشاره به شاهنشاه دارد که بر تمام آن شاهک‌ها شاهی می‌کرد. مقام ایلخان نیز در این راستا اهمیت زیادی دارد که عنوان بزرگان قبایل شاخص بود و ایل بیگ تحت امر آن قرار داشت. برای نمونه مرتضی قلی خان ایل بیگی شقاقی بود که تحت امر محمد علی خان، ایلخان شقاقیان کرمان قرار داشت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۵: ۱۷۰). از طرف دیگر ایلخانان زعفرانلو نیز مطرح هستند که به صورت موروثی

بر قوچان حکومت داشتند (کرزن، ۱۳۸۰: ۱۵۳). در قلمروی بختیاری نیز سه مقام حاکم، ایلخان و ایل بیگ وجود داشت یعنی علی رغم آنکه بختیاری حاکم نشین بود ولی مدیریت آن خطه با ایلخان و به دستبازی ایل بیگ بود. برای نمونه امام قلی خان ایل بیگ پس از قتل برادرش حسین قلی ایلخان به سال ۱۲۹۹ ه.ق/ ۱۸۸۲ م به منصب ایلخانی بختیاری رسید و منصب ایل بیگی را به برادرش رضاقلی خان سپرد (سرداراسعد، ۱۳۹۸: ۳۵۳). بنابراین سه عنوان کلی خان، بیگ و سلطان عناوینی اداری بودند که موقعیت نظامی نیز بنابر شرایط به آنان الحاق می شد. برای نمونه اگر ایلخان حاکم قوچان قادر بود پنج هزار تن تحت بیرق خود جمع آوری نماید پس میرپنج بود. به همین صورت سلطان قلمرویی که یکصد تفنگچی فرا می خواند یوزباشی بود. بنابراین وقتی که یکرنگیان می گوید سلطان همان یوزباشی بوده به این معنا است که با توجه به قلمرویی که معمولاً در زمان آقا محمد شاه به یک سلطان داده می شد غالباً مقام فرماندهی یوزباشی را کسب می کردند.

در نتیجه عنوان سلطان حیطه مناصب اون باشی، پنجاه باشی و یوزباشی را در بر می گرفت. به همین صورت بیگ می توانست تمام مقامات از سلطان تا مین باشی را نیز شامل شود. این بدان معنا است که صرفاً بیگ یوزباشی، از سلطان یوزباشی مقام بالاتری داشت. البته این تفکیک ساختاری صرفاً بازتاب دهنده موازین نظری و اصول کلی دیوان سالاری بود؛ چراکه در ساحت عمل، اقتدار واقعی مناصب نظامی پیوند وثیقی با پویایی های قدرت محلی داشت. از این رو، محتمل بود که در یک بازه زمانی خاص، وزن سیاسی و نظامی یک بیگ در رأس یک ایل، به مراتب فراتر از کارکرد و نفوذ خان ایل دیگر رقم بخورد. شاید دقیقاً به همین دلیل بود که مقامات جنگی نا معمولی چون پانصد باشی پرویز خان چهاردولی نیز مطرح بودند (مصطفی خان سرتیپ، ۱۳۸۷: ۵۴). فرای آن، خان بود که البته چنانچه اشاره شد می توانست صرفاً یک پانصدباشی یا شاید حتی یوزباشی باشد ولی با توجه به نوشته یکرنگیان اینطور انتظار می رفت که خان درواقع مین باشی باشد. در این وضعیت ایلخان، بیگلربیگ و دیگر مقامات ارشد، بیشتر به مفهوم صاحب منصبان نظامی نزدیک یا شبیه بودند.

به طور اخص آنچه به عنوان مناصب نظامی مدرن قاجاریه مد نظر است مربوط به دوره ی ناصری هستند که ریشه در دوره ی محمد شاه غازی وارث مستقیم ساختار جدید سلطان عباس میرزا نایب السلطنه دارند. در اینجا به طور اخص محمد شاه مد نظر قرار گرفته است چراکه مدال های قشون در این زمان دارای دستورالعمل مشخص شدند که ترتیب واضحی از مقامات به ما ارائه می دهند. مناصب به ترتیب عبارت بودند از: امیر نویان، امیر تومان، سرتیپ، سرهنگ، یاور، سلطان، نایب (تا اینجا هر کدام به سه درجه)، بیگ زاده، وکیل باشی، وکیل، سرجوقه و تابین (شهیدی، ۱۳۵۰: ۱۸۵). یکرنگیان نیز لیستی با معادل سازی ها ارائه کرده است که عبارت است از: فرمانده کل قوا، امیرلشکر/ امیر پنجه/ میرپنج، سرتیپ، سرهنگ، نایب سرهنگ/ سرهنگ دو، یاور/ سرگرد، سلطان/ سروان، نایب اول/ ستوان اول، نایب دوم/ ستوان دوم، نایب سوم/ ستوان سوم، معین نایب یکم/ ستوان یار اول، معین نایب دوم/ ستوان یار دوم-هرچند معمولاً معین نایب یک درجه بود و معادل استوار-، وکیل اول/ گروهان اول، وکیل راست/ گروهان دوم، وکیل چپ/ گروهان سوم، سرجوقه/ سرجوخه، تابین یکم/ سرباز یکم و تابین/ سرباز صفر همگی تحت امر ارکان حرب/ ستاد ارتش. حال وی به مقامات دریایی نیز اشاره داشته است که سه درجه امیرالبحری، دو درجه سرهنگ بحری، یک درجه سرگردی، یک درجه سروانی، سه درجه ستوانی، دو درجه استواری، دو درجه گروهانی، یک درجه سرجوقه بحری و تابین یا ملاح بود (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۷، ۴۲۳ و ۴۴۵). کاملاً مشخص است که درجات نیروی دریایی معادل درجات زمینی بوده اند. تنها مثال نقض در این میان امیرالبحر است که اگرچه عنوان «امیر» را داشت، اما با توجه به سه درجه ای بودن و جایگاهش در مافوق درجه سرهنگی، به نظر می رسد معادل درجه سرتیپی در نیروی

زمینی بوده است.

در اثر یکرنگیان و یا درجات محمد شاه نشانی از مقام مستقل میرپنج دیده نمی‌شود؛ از این رو، یکرنگیان با همسان دانستن عنوان امیرپنجه و امیرلشکر، موجب ابهام در تحلیل ساختار قشون شده است که در ادامه از آن ابهام‌زدایی خواهد شد. فعلاً همین بس که در دوره ناصری نشان میرپنجی در سه نمره بین نشان‌های سرتیپی و امیرتومانی اضافه گردید (آزمون، ۱۳۹۴: ۵۷). در کاتالوگ سردوشی‌های قشون ظل السلطان، بعد از امیرتومان مقام سرتیپ است که مقام سرتیپ سه درجه دارد که از پی آن سرهنگ، دو درجه یاور، نایب آجودان باشی، آجودان، سلطان، دو درجه نایب، وکیل بیرق یا بیرقدار، وکیل باشی یا وکیل اول، وکیل و سرجوقه است. شیپورچی باشی نیز به عنوان مقام مادون وکیل باشی در نظر گرفته شده است (ظل السلطان، ۱۳۹۱: ۱۲-۲۲). لرد کرزن نیز مقامات مشابهی را برای پیادگان درج کرده است هرچند در آن فهرست آجودان دارای دو درجه نیست. اما در رابطه با فوج سوار فتح ناصری/سواران ظل السلطان به ترتیب نوشته است تاین، سرجوقه، وکیل دوم، وکیل اول، وکیل باشی، معین نایب، مایور پلیس، نایب دوم، نایب اول، بیرقدار، آجودان، سلطان، یاور، ناظم، سرهنگ و سرتیپ (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۵۳ و ۷۵۹).

برای مشخص شدن موقعیت میرپنج و دیگر مقامات که از پی خواهند آمد باید اصل درجات سه گانه را در ذهن داشت چنانکه انعام‌ها اعم از خلعت و شمشیر-به عنوان اجزای افتخاری سنت- همگی در سه نمره بودند (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۹۴-۹۸). اگر بتوان امیرجنگ همراه با امیرنویان و امیرتومان را سه درجه امارت قشون در نظر گرفت پس حتماً امیرپنجه جزئی از آنان نیست به خصوص آنکه همواره پایین‌تر از امیرتومان در نظر گرفته شده است. شاید نمونه امیرموفق سپهبد محمد نخجوان مسئله را گویا کند. وی نخست، سرتیپ بود و از سرتیپی به میرپنجی و سپس امیرتومانی رسید (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۲۲۰). این درحالی است که می‌دانیم مقامی بین امیرتومانی و سرتیپی وجود نداشت. به عبارت دیگر، امیرپنجه چیزی جز سرتیپ یکم نبود که درواقع برای حفظ سنت این عنوان بر آن قرار گرفت. در تبدیل مقامات به معادلات جدید در ظاهر اینطور به نظر می‌رسد که امیرتومان است که به امیرلشگر یا سرلشگر تبدیل شده است. اما باید به خاطر داشت سپهبد احمد آقا خان امیراحمدی، امیرپنجه بود که در ارتش یکسان‌سازی شده سرلشگر گردید (همان: ۲۵۷ و ۳۱۲-۳۱۳).

همانطور که در رابطه با امارات قشون اشاره شد، لزوماً شماره در درجات نخورده و هر کدام از نمرات می‌توانند نام مستقل یا دوگانه‌ای داشته باشند چنانکه میرپنج چنین بود. با وجود این مقامی در دوره‌ی ناصری وجود داشت که در هیچکدام از لیست‌های بالا به چشم نمی‌خورد که یوزباشی است. برای نمونه تهماسب خان سوادکوهی غلام کیشیگ خانه بود که در اداره مذکور منصب یوزباشی داشت. همین مسئله برای حیدرقلی خان یوزباشی نیز صادق است (ناصرالدین شاه و امین السلطان، ۱۳۹۷: ۱۴۳ و ۱۶۳). پیش از آنکه تصور شود یوزباشی‌گری صرفاً در کیشیگ خانه همایونی باقی مانده بود باید اشاره کرد صادق خان شاهسون اینانلو برادر نظام الدوله شهاب الملک که در غیاب برادرش چاپارخانه‌ها را اداره می‌کرد منصب یوزباشی داشت (مصطفی خان سرتیپ، ۱۳۸۷: ۹۱). شخصی سعدالله بیگ نام نیز به سال ۱۲۹۵ ه.ق/ ۱۸۷۸ م در افواج آذربایجان یوزباشی بود (ناصرالدین شاه و مستوفی الممالک، ۱۳۸۸: ۶۵). اسدالله خان یوزباشی فرمانده حداقل پنجاه سوار بود که آبان ماه ۱۲۹۷ ه.ق/ ۱۸۸۰ م با مکریان غارتگر قوری‌چای درگیر شد (سپهسالاراعظم مشیرالدوله و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۵۴).

پس مشخص شد مقام یوزباشی تا پایان دوره‌ی ناصری پابرجای بوده است. محمدحسین خان بختیاری پسر امام‌قلی، ایلخان کل بختیاری، به هنگام شورش شیخ عبیدالله، منصب یوزباشی داشت. وی با پنجاه سوار خود در تبریز بود که به ساوجبلاغ مکری فرستاده شد. بنابراین وی از آغاز در جنگ شیخ عبیدالله شرکت داشت و در نبردهای دشت مراغه مبارزه نمود (صاحب نسق، ۱۳۹۶: ۹۴).

لشکرنویس افشار، ۱۳۹۳: ۴۱). وی به پاس خدمات خود در مبارزات مذکور به منصب سرهنگی ارتقا یافت (صندوق دار مراغی، ۱۳۹۶: ۹۷). یعنی مقام یوزباشی‌گری وی دقیقاً نقش سرهنگ سه را ایفا می‌کرد^۲. هرچند با در نظر گرفتن مقامات صاحب منصب یوزباشی می‌توان تصور نمود به احتمالی یوزباشیان افسران سوار بودند که البته چرایی کم شماری یا نا معمولی یوزباشی را توضیح می‌دهد.

در این مقطع، علاوه بر درجات رسمی، باید جایگاه سرکرده را نیز در نظر داشت که موقعیتی سنتی، متداول و موروثی در قشون بود. ماهیت بومی و عشایری این عنوان بدین معنا بود که شمار نفرات تحت امر یک سرکرده - همانند مناصبی چون خان، بیگ و سلطان- بیش از آنکه تابع سازمانی معین باشد، به پایگاه اجتماعی و موقعیت وی در ساختار ایل باز می‌گشت. به عنوان نمونه، میرزا علی اکبرخان، سرکرده مهاجر در ۱۲۹۷ه.ق/ ۱۸۸۰م تنها پنجاه سوار در اختیار داشت؛ حال آنکه در همان برهه، محمدرحیمخان، سرکرده چلبیانلو، چندصد سوار را تحت فرماندهی خود گرفته بود (صاحب‌نسق، ۱۳۹۶: ۹۴ و ۲۴۸). با این حال، غالباً اگر بنا بود به یک سرکرده منصبی رسمی در نظام جدید اعطا شود، رتبه سرهنگی برای او در نظر گرفته می‌شد؛ چنان‌که حاجی سلیمخان، سرکرده چهاردولی و فرمانده پانصد سوار، در همان سال به درجه سرهنگی نائل شد (لشکرنویس افشار، ۱۳۹۳: ۳۵). به بیان دیگر، اگرچه عنوان سرکرده برای فرماندهان سطوح میانی رو به بالا به کار می‌رفت و در برخی کارکردها با سرهنگی معادل دانسته می‌شد، با آن هم‌ارز نبود؛ چراکه سرهنگی عنوانی رسمی و دیوانی به شمار می‌رفت، در حالی که سرکرده فراتر از یک منصب اعطایی، دلالت بر یک واحد جنگی موروثی- خانوادگی داشت که بر اساس فرامین دستوری، «از خانواده آن‌ها ابداً نباید بیرون» می‌رفت (ناصرالدین‌شاه و نایب‌السلطنه، ۱۳۹۰: ۱۹۷).

نوشته شده است که صاحب‌منصب، وکیل-راست یا چپ- و سرجوقه باید به وکیل اول/ وکیل‌باشی گزارش دهند تا او گزارش را به سردسته بدهد که سرهنگ و یاور گز مه او را سرکشی می‌کردند (یکانلو مرندي، ۱۳۹۲: ۵ و ۲۷). این نکته نیز مهم است که بهره‌های راست را سردسته و نایب دوم فرمان می‌دادند حال آنکه مدیریت بهره‌های چپ با نایب اول و وکیل اول بود. با وجود این، همچنین نوشته شده است که نایب دوم و وکیل همواره باهم هستند (مشق قشون، ۱۲۷۶: ۱۴۴ و ۱۴۷). بنابراین سردسته مادون یاور و فرای نایب بود که از این منظر تنها به سلطان می‌خورد. درواقع سلطان با سابقه قادر بود در مورد توپخانه جانشین فرمانده دیویزیون یا لشگر شود (پروشنک، ۱۳۰۴: ۱۴۳). حال بنابر نوشته مشق قشون با یک درجه پرش نایب دوم تحت امر مستقیم و نزدیک به سلطان بود. نایب یکم نیز با یک درجه پرش مقام مادون نایب دوم را می‌پذیرفت که در اینجا وکیل باشی مطرح گشت نه نایب سوم یا معین نایب. با توجه به آنچه درج گشت، نایب دوم و وکیل اول باهم بودند و این امر نشان می‌دهد که بنابر شرایط؛ موقعیت ایشان می‌توانست جابجا گردد. اما می‌تواند نکته اخیر به این مهم نیز اشاره داشته باشد که در صورت نبود سلطان، نایب اول جای او را می‌گرفت.

با توجه به موقعیت وکلای راست و چپ تعجب برانگیز نیست که در ساختار فرماندهی قشون تحت امر امیرتومان ظل السلطان تنها وکیل اول و وکیل وجود داشتند. با وجود این، منصب وکیل بیرق‌دار بین وکیل باشی و نایب دوم وجود داشت موقعیتی که دقیقاً مشابه بیگزاده است. در واقع، در منابع این دوره به جای عنوان بیگزاده، واژگان «پرچمدار» و «بیرق‌دار» نیز به کار رفته است (آزمون، ۱۳۹۴: ۵۰؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۷۶۰). بنابراین موارد فوق، عناوین مختلف یک مقام هستند که بیگزاده در اصل نام آن و مابقی اشاره به

^۲ - این تحلیل از آن روی است که مقام سرهنگ دوم وجود داشته و قطعاً یوزباشی مادون آن محسوب می‌شد.

عملکرد این مقام غیرعادی دارند. می‌دانیم بیگزاده از مقاماتی بود که در اردو نزدیک سرهنگ جای می‌گرفت (معزالدوله، ۱۲۶۷: ۳۸۷) و در ستون بر خطی بود که نایب اول و دوم ایستاده بودند یعنی درست دو قدم در طرف چپ نایب اول بیدق را به دست داشت (متراسو، ۱۲۷۱: ۶). بنابراین می‌توان گفت بیگزاده همان نایب سوم یا معین نایب دوره‌ی احمدی بود.

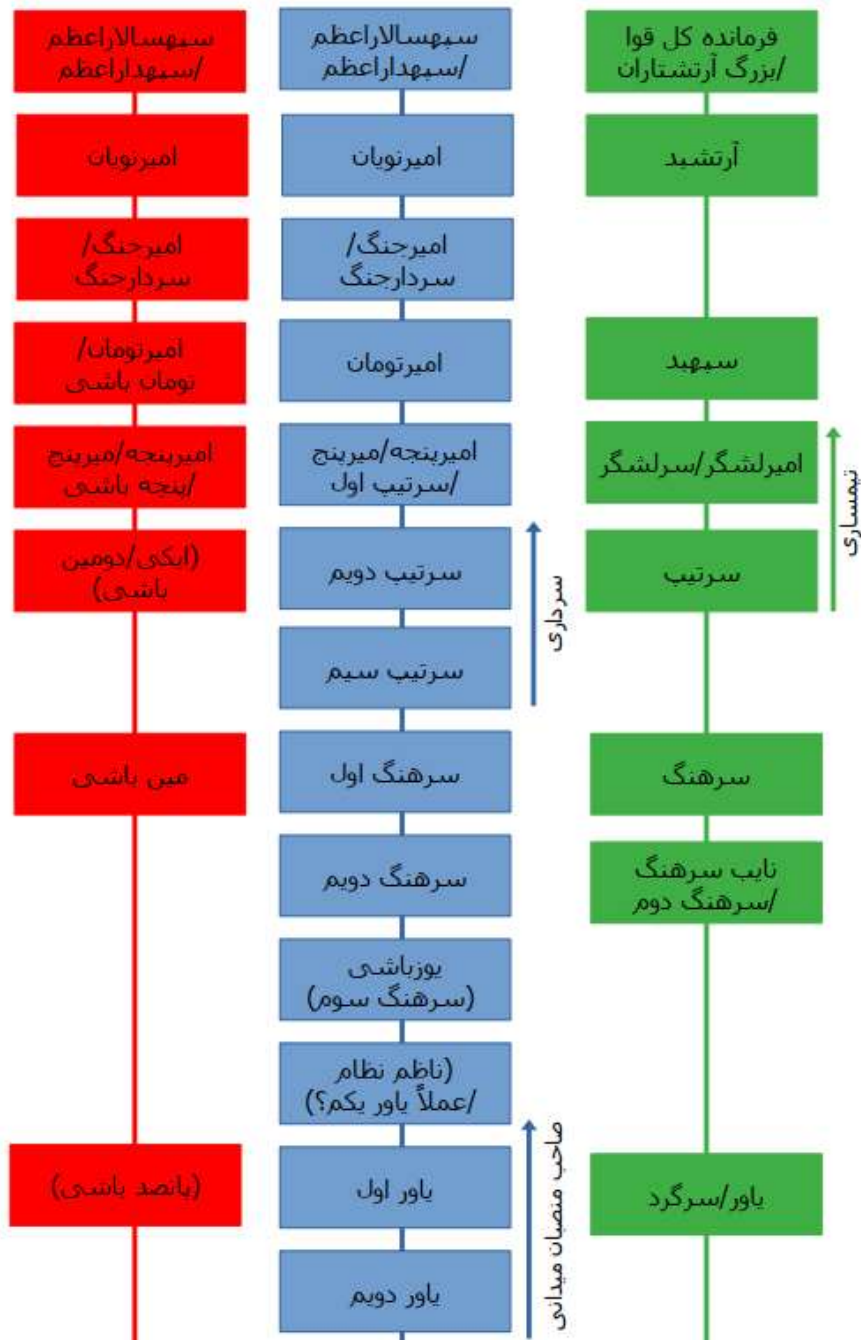
به وضوح در منابع دوره‌ی ناصری از مرتبه‌ای تحت عنوان شمشیربندی یاد شده است که بیگ زاده، پایین‌ترین منصب شمشیربند محسوب می‌شد؛ همانطور که صاحب‌منصبان تا درجه سرهنگی مسئولان درس یا تمرین محسوب می‌شدند (مطالب لازمه توپخانه، ۱۳۴۷: ۳). نوشته شده است آجودان قراول پیش و پس اردوی نظامی علم خود را به صاحب‌منصبانی که سرتیپ و سرهنگ باشند تسلیم می‌کند (یکانلو مرندي، ۱۳۹۲: ۲۵). در همین راستا مکتوب است که وکیل راست همراه چند صاحب‌منصب باید از فرامین سردسته پیروی کند. مسئولیت تعلیم با یک صاحب‌منصب است که این صاحب‌منصب معلم دسته خوانده می‌شود (مشق قشون، ۱۲۶۷: ۶). اینطور به نظر می‌رسد که سلطان نیز جز درجه صاحب‌منصب بوده است. با نظر به مناصب توپخانه (پروشنک، ۱۳۰۴: ۹۴-۹۲ و ۱۱۱) مشخص می‌شود دو درجه صاحب‌منصب کل و جزء وجود داشت که منظور اخص از صاحب‌منصب همانا دسته اول است که نایبان را نیز در برمی‌گرفت و مشخصاً باید بیگزاده شمشیربند را نیز در این طیف قرار داد. این نیز مشخص گردید که به صورت غیر رسمی دو سرجوقه قدیم‌تر و جدیدتر نیز عملاً مطرح بودند که دقیقاً توضیح می‌دهد برای چه منصب تابین یکم در دوره‌ی احمدی شکل گرفت. همین صاحب‌منصبان جزء هستند که اگر توپخانه توسط سلطان اداره شود «أردنآنس» یا موقعیت و درجات ادوات را مشخص می‌کردند (همان: ۱۴۳). مسئولیت اداره کشیک اردو نیز با سرجوقه کهنتر بود، نیز نوشته شده است که «از وزیر و سردار تا یاور حاضر باش و کشیکچی به پیش فنگ می‌کنند... به سردسته و نایب به دوش فنگ می‌کنند» که این مرز فرماندهان محلی را نشان می‌دهد (یکانلو مرندي، ۱۳۹۲: ۲۶ و ۲۸). بر این اساس تنها منصبی که از اصل طلایی «اوحد ثلاثه» پیروی نمی‌کرد یاور بود.

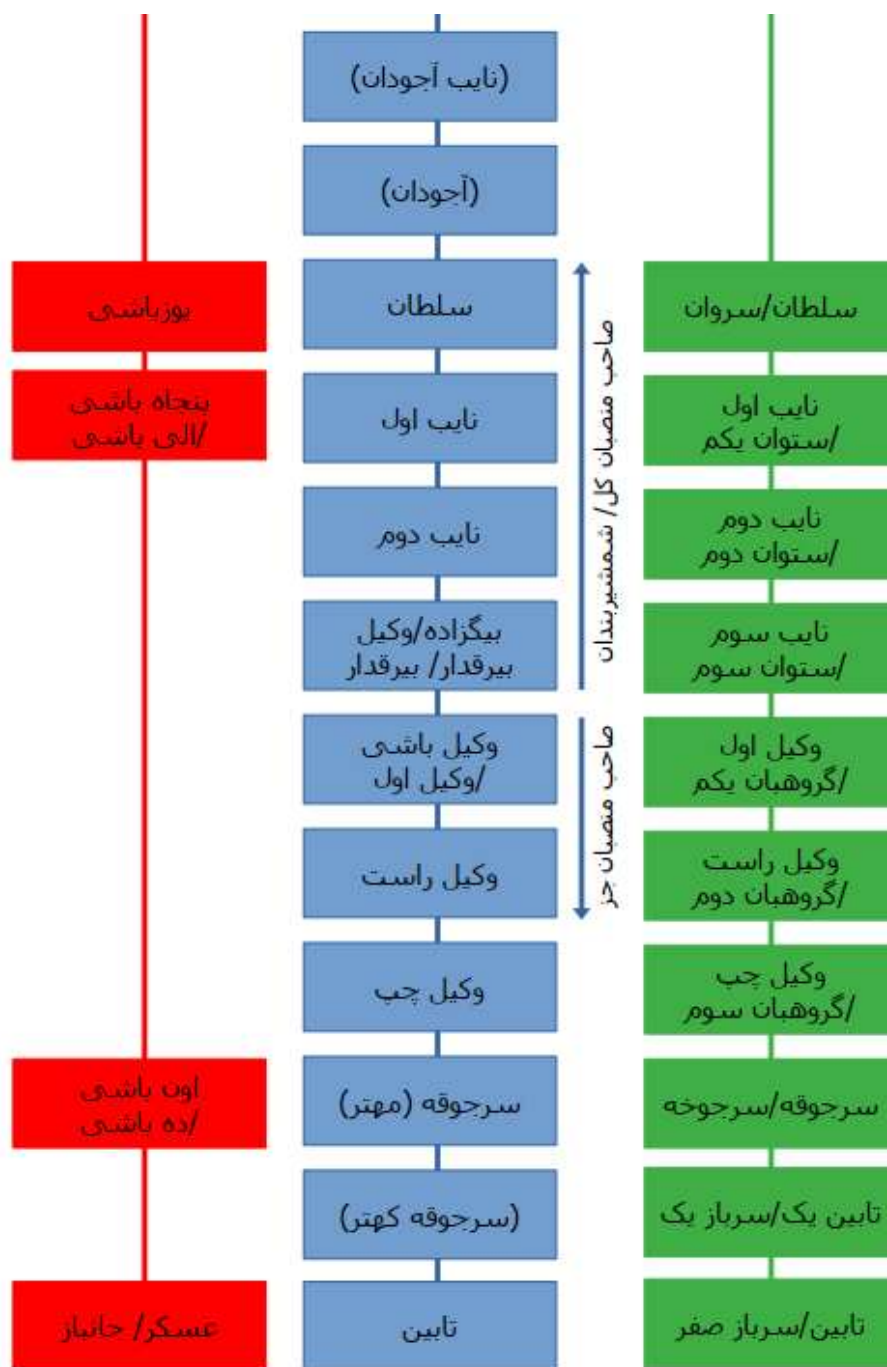
اگرچه همواره به نوعی مقام سردار پیش کشیده شده، هرگز در هیچکدام از لیست‌های مذکور برای مناصب نظامی نام منصب سرداری نیامده است. صادق خان اکبر ملقب به محتشم الملک، منصب امیر تومانی داشت که از محمدعلی شاه لقب سردارمعتد را گرفت (میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۲۵۱). عبدالله خان ساعدالسلطنه زنگنه، سرتیپ بود که سرداراکرم خوانده شد (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۱۰۱) ولی دقیقاً معلوم نیست میرینج بود یا سرتیپ پایین‌تر. محمد باقرخان شجاع السلطنه (که پیشتر امیرنظام بود) نیز لقب سردار اکرم را دریافت کرد (کسروی، ۱۴۰۰: ۹۴)، وی در سال ۱۲۹۷ه.ق/ ۱۸۸۰م سرتیپ اول فوج بهادران تومان اول (اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۷: ج ۴/ سالنامه ۲۸) و درواقع فوج قراول خاصه بود (سپهسالاراعظم مشیرالدوله و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۵). محمد باقرخان در ادامه و تا پایان دوره‌ی ناصری سردار کل و وزیر جنگ گردید (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۷۴)؛ یعنی شجاع السلطنه نخست مقام سرتیپی پایین‌تر از میرینجی داشت که سردار اکرم خوانده شد و سپس با ارتقا به امیرتومانی لقب جدید متناسب‌تر دریافت نمود. البته باید این مهم را در نظر داشت که درجات افسری لزوماً مربوط به مدیران نظامی نشده و صاحب‌منصبان خارج از صف نیز در ایران مانند هر کشور دیگری وجود داشت که مطلب جداگانه‌ای می‌طلبد.

مظفرخان سالارمظفر علم به عنوان سرهنگ ریاست نظمیته تهران را طی ۱۳۲۷ه.ق/ ۱۹۰۹م برعهده داشت که رئیس تیپ پاسداران شد و از احمدشاه لقب سردارانتصار را دریافت کرد (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۲۱۲). حسن خان آجودان‌باشی مهاجر، نخستین فرمانده فوج اول قزاقخانه، سال ۱۳۱۵ه.ق/ ۱۸۹۸م که به ماموریت کردستان رفت همچنان سرهنگ بود ولی دو سال بعد سرتیپ گردید و لقب سردارکل را گرفت (میرزایی، ۱۳۹۴: ۴۲۸، ۴۶۲ و ۱۳۷۲). در آموزه‌های نظام نیز «سردار... فرمان می‌دهد... سرهنگان فرمان را

برقرار» می‌کنند (یکانلو مرندي، ۱۳۹۲: ۴۱). بنابر داده‌های فوق کاملاً مشخص است که از سرتیپ سه به بالا سردار بودند. تحلیل داده‌ها و قرائن تاریخی نشان می‌دهد که عدم درج عنوان «سرداری» در برخی از فهرست‌های رسمی مناصب سپاهی عهد قاجار، لزوماً به معنای فقدان این جایگاه نبوده است. بلکه حاکی از ماهیت کارکردی آن به عنوان عالی‌ترین رتبه نظامی برای ارشدترین فرماندهان شمشیربند است. این جایگاه از نظر مرتبه فرماندهی و هدایت قوا در میدان جنگ، با منصب «تیمساری» در ادوار بعدی قابل تطبیق است؛ رتبه‌ای که معادل ژنرالی در ارتش فرانسوی و مافوق درجه سرهنگی تعریف می‌شد. اگرچه در ساختار ظل‌السلطان مناصب آجودانی در نظر گرفته شده بودند، باید در نظر داشت آجودانی معمولاً مقام مستقلى نبوده است چنانکه حسن‌علی خان جنرال آجودان منصب میرپنجی داشت و درواقع سرتیپ اول فوج شقاقی بود (اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۷: ج ۴/ سالنامه ۳۰؛ سپهسالاراعظم مشیرالدوله و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۷).

اما بالاترین سردار همانا سردار جنگ یا امیر جنگ بود که پیشینه آن به دوران صفوی باز می‌گردد که در بسیاری مواقع تنها با وقوع جنگ، شاهنشاه کسی را به عنوان سردار جنگ معرفی می‌کرد (Chardin, 1811.vol 5: 321-322). ممکن بود همان سردار، سپهسالار لقب گیرد (Kaempfer, 1940: 74). مشهورترین صاحب مقام امیرجنگ، حمزه میرزا حشمت‌الدوله بود که در مجموعه‌ای گسترده از نزاع‌های بزرگ فرماندهی را بر عهده داشت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۵: ۴۴۸؛ سمینو، ۱۳۷۵: ۳۱؛ جنگ مرو ۱۲۷۶ه.ق/۱۸۶۰م؛ مصطفی خان سرتیپ، ۱۳۸۷: ۴۰-۸۷). نکته جالب توجه آن است که وقتی وی سردار ارشد در جنگ با شیخ عبداللّه نه‌ری گشت، فوت نمود. پس از آن محمدحسین خان مشیرالدوله قزوینی که مغضوب بود جایگزین او گردید؛ و از این رو نه تنها دوباره سپهسالاراعظم خوانده شد، سردار جنگ نیز نامیده شد (سپهسالاراعظم مشیرالدوله و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۲۸ و ۴۲۷). این نشان می‌دهد امیر یا سردار جنگ هر دو یکی بوده و در رابطه با وی دقیقاً مشابه سنت صفوی عمل شده بود. این نیز مشخص است که هربار تنها یک تن قادر بود امیر جنگ باشد بنابراین از این نظر مشابه امیرنویان ولی دارای نقش فرماندهی میدانی بود. از آن رو که به طور همزمان با سپهسالار و حشمت‌الدوله، عبدالوهاب خان امیرنویان بود مشخصاً این دو یک منصب نبودند (همان: ۸۴). به نظر می‌رسد عملاً نویانی اعظم و امارت جنگ هم مقام بودند ولی باید دانست که رسماً سپهسالاری و نویانی اعظم با یکدیگر مطرح بودند (شهیدی، ۱۳۵۰: ۴۱)؛ بنابر آنچه گفته شد می‌توان به تصویر ۱ نظر افکند.



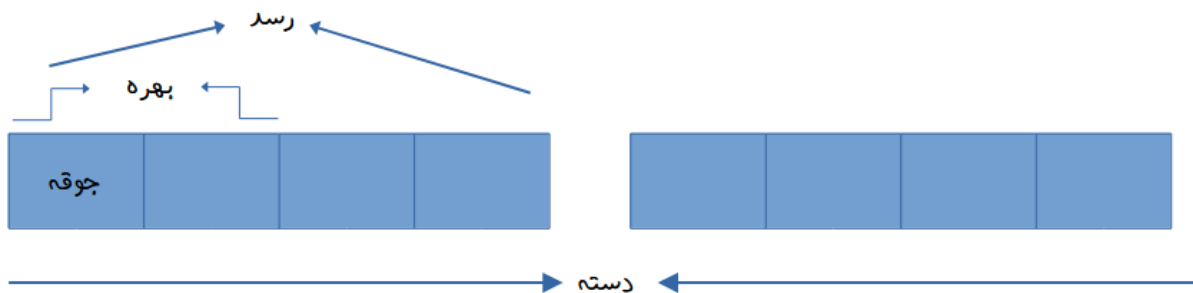


تصویر ۱. مقایسه کلیه درجات نظامی قاجاریه از چپ به راست در دوری سلطان فتحعلی شاه (قرمز)، دوری سلطان ناصرالدین شاه (آبی) و سلطان احمد شاه همراه معادل دوران پهلوی (سبز) بر اساس آنچه در متن آمد. موارد در پرانتز مناصب نامعمول هستند (نمودار از نگارنده).

۲. درجات قشون

اگرچه ساختار نظامی قاجاریه در عهد حکومت سلطان فتحعلی شاه، پدیده‌ای ترکیبی و متأثر از سنت‌های نظامی پیشین ایرانی - عربی - ترکی بود، در لایه اصطلاحات و مناصب بنیادی، همچنان ریشه‌ها و الگوهای مشترکی با تشکیلات سنتی دهدهی ترکی - مغولی را نشان می‌داد (بورجیگین، ۱۳۹۸: ۴۵، ۱۲۲، ۱۲۷-۱۲۸). بنابراین در ادامه اصطلاحاتی چون دسته و جماعت در چهارچوب قشون مدرن ناصری توضیح داده شده‌اند. به عنوان پایه بحث بهترین گزینه نظر افگندن بر کتاب تاکتیک ناصری است:

«دسته ۲۰۰ نفر، نصف دسته ۱۰۰ نفر، رسد ۵۰ نفر، بهره ۲۵ نفر، جوقه ۱۲ یا ۱۳ نفر. در بسیاری از قشون‌ها چندین باتالیان را مجتمع سازند و رژیمان گویند و چندین رژیمان را جمع کنند و بریگاد نامیدند، بریگاد را پنجه اصطلاح کردیم در قشون‌هایی که رژیمان ندارند چهار الی هشت باتالیان را مجتمع سازند در یک پنجه دو یا سه پنجه را دویزیون گویند و ما دویزیون را تومان اصطلاح کردیم دو یا سه تومان را گروارمه گویند. هرگز یک تومان پیاده نظام را منفرد نگذارند بلکه توپخانه و سواره و قسمتی از مهندس و غیره به آنها متصل سازند... ترتیب قشون آلمانی را باید در این زمان بهترین ترتیب‌ها ملاحظه نمود و آن تقریباً از این قرار است: یک گروارمه تقریباً چهل هزار نفر است و سی هزار آن پیاده نظام است که به دو تومان تقسیم می‌شود و هر تومان تقسیم می‌شود به دو پنجه که یکی مرکب است از سه رژیمان و دیگری از دو و هر رژیمانی مرکب از سه باتالیان هزار نفری است... به هر تومان پیاده نظام یک بریگاد سوار و پنج باتری که سی عراده توپ باشد داده می‌شود. علاوه بر آنچه ذکر شد هر گروارمه ۳ چند باتالیان سرباز مهندس و یک عقبه از توپخانه» دارد (لسو، ۱۲۹۲: ۶-۷). بنابراین ترکیب جوقه‌ها واحد بهره را تشکیل می‌داد و از اجتماع بهره‌ها رسد پدید می‌آمد. در آرایش میدانی هر دسته از دو رسد چپ و راست تشکیل می‌شد (یکانلو مرندي، ۱۳۹۲: ۶) که «هر دو رسد به صف آیند... برای دسته ساختن» (مشق قشون، ۱۲۷۶: ۱۱۳ و ۱۱۹). بنابراین می‌توان تصویر ۲ را ایجاد نمود.



تصویر ۲. موقعیت قرارگیری واحدهای خرد ناصری بر اساس آنچه در بالا گفته شد (نمودار از نگارنده)

واحد رسد نقش جنگی یا نظامی نداشت که نشان می‌دهد کوچکترین واحد عملی نظام دسته بود که لیست آنان معلوم است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱/ ۵۱۷-۵۲۴). نخست آنکه بجز معدودی تمامی دستجات مربوط به ولایات حاشیه دریای خزر و آذربایجان بودند که بیشتر آنان به خصوص موارد آذربایجانی سوار بودند. به عبارت دیگر دسته مستقل غالباً برای سواران ایلات مطیع ولی خودمختار بود. بعضی نیز مانند سواره نردین فاقد جمعیت زیادی بودند. درواقع ترجیحاً دسته ارسالی سوار بود که قابلیت تحرک بیشتری داشته و اساساً مجهزتر بوده‌اند.

منظور از تعلیم دسته، «تدارک متعلقات مشق باطالیان است» که یک سر دسته آن را مدیریت می‌کرد و هر ستون مرکب از چند باتالیان بود (مشق قشون، ۱۲۷۶: ۵ و ۱۲۹). در نمودارهای سازمانی فرضی، هر دو دسته در حکم یک «گروهان» دفتری تلقی می‌شدند، حال در آرایش صفی قشون مکتوب است که «دسته بهادران اول فوج و مخبران آخر فوج قرار داشتند... در گروهان‌ها نیز به همین ترتیب که اول گروهان بهادران و دسته اول است دوم گروهان دسته دوم و سوم است». دسته‌های بهادران، دوم، چهارم، ششم و هشتم، دسته‌های راست و مابقی، دسته‌های چپ ستون نامیده می‌شدند؛ همچنین وسط دسته و فوج را مرکز، و راست و چپ آنان را مدار خطاب می‌کردند (یکانلو مرندي، ۱۳۹۲: ۲۸).

^۳ -گردآرمه نیز نوشته‌اند ولی آن صرفاً خطای خوانش د بجای و است.

از سوی دیگر، در گزارش‌های نظامی این دوره هرگز سخنی از واژه گروهان به میان نیامده و در عوض، عنوان جماعت مطرح بوده است که در سال ۱۲۹۷ ه.ق شامل مواردی چون جماعت تیموری می‌شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱/ ۵۱۷-۵۲۴). این جماعات غالباً از ایلات تشکیل شده و در نتیجه سوارکار بودند؛ هرچند با استناد به اشارات مربوط به «جزایرچی» یا ذکر دو جماعت پیاده و سواره بختیاری، مشخص می‌شود که نیروی پیاده نیز در میان آنان وجود داشته است. بنا بر این، جماعت صرفاً نوعی واحد جنگی متشکل از چریک‌ها یا دیگر نیروهای سنتی بود؛ چنان‌که جانبازان یا نیروی شخصی ایلخانی نیز در زمره قوای جماعت قرار می‌گرفتند (کرزن، ۱۳۸۰: ۱۶۸). می‌دانیم که جماعت نردین نیرویی ترکیبی از سوار و پیاده غیر چریک بود که سلطان ناصرالدین شاه دستور داد کوچک شده و دسته گردد (ناصرالدین شاه و نایب السلطنه امیرکبیر، ۱۳۹۹: ۵۹). این رویداد به وضوح نشان می‌دهد که در ترتیبات نظامی این دوره، دستجات به عنوان اجزای سازنده، در وهله بعدی ساختار یک جماعت را شکل می‌دادند.

در این میان، در حالی که ترکیب دستجات مختلف ساختار یک جماعت یا گروهان را شکل می‌داد، نگارندگان و مترجمان عهد قاجار در یک تطبیق اصطلاحی چالش برانگیز، «گروهان» را معادل «باتالیان» (که در تعاریف مدرن به گردان ترجمه می‌شود) فرض می‌کردند.^۴ این در حالی است که چنین معادل‌سازی روایتی، ساختار نظامی قاجار را منبعث از الگوی دقیق و منسجم نظامی اروپا نشان نمی‌دهد و بیشتر موجب سردرگمی مفهومی می‌شود؛ چراکه طبق تعریف باتالیان نوشته شده: «باتالیان نباید به قدری کثیرالعهده باشد که یک نفر نتواند او را فرماندهی کند... جمعیت باتالیان‌های بعضی از ممالک ذیل: آلمانی و روس: هزار نفر، اتریش یا نمسا: ۱۲۰۰ نفر، انگلیس ۹۰۰ نفر، فرانسه هفتصد تا نهصد نفر» (لسو، ۱۲۹۲: ۷).

چالش اساسی در این فرآیند معادل‌سازی آن بود که از ترکیب چند باتالیان یک ستون شکل می‌گرفت و این تشکیلات به عنوان واحد پنجه فرض می‌شد؛ در حالی که پنجه با رژیمان (که امروزه به هنگ ترجمه می‌شود) تطابق نداشت و این امر حکایت از بروز خطا در ترجمه اصطلاحات تخصصی دارد. همین تشتت مفهومی در ساختار سواره‌نظام نیز مشهود است؛ جایی که سخن از قوای «اسکادران» (با استعدادی کمتر از دویست سوار) به میان می‌آمد (مریخ، ۱۲۹۶: ۱۱: ۳). در همین راستا، عبدالکریم خان سرتیپ تصریح می‌کند که هر دویزیون سوار به دو اسکادران و هر اسکادران به چهار دسته تقسیم می‌شد (میرپنج، ۱۳۰۵: ۱۳). حال آنکه در مآخذ تخصصی دیگر قید شده است که «باطالیان را به پیاده نظام اسم گذاشتند اسکادران را برای سوار» (فیروزکوهی، ۱۲۹۹: ۹۰). بنابراین در تسلسل آحاد قشونی، اسکادران همان جماعت است که هر دو با باتالیان یکسان پنداشته شده بودند. این بدان معنا است که باتالیان ایرانی کوچک‌تر از نمونه‌های غربی بود؛ در نتیجه واحد ۹۰۰ نفری را ایرانیان گردان یا باتالیان نمی‌خواندند. درواقع ایرانیان این عناوین فرنگی را بر واحدهای خرد خود قرار داده بودند که نهایتاً به بروز اختلال در ترجمه‌ها و معادل‌سازی‌ها منجر شد.

بر همین اساس، به دلیل حاکمیت چنین شرایطی است که در مآخذ هم‌دوره این نیز قید شده است که «باطالیون فوج را گویند» (یکانلو مرنندی، ۱۳۹۲: ۲۸). تضاد آشکار این تعریف با منابع قبلی نشان می‌دهد که اگرچه شمار قوای یک باتالیان در غرب با استعداد عددی یک «فوج استاندارد» در ایران برابری می‌کرده، در کاربرد بومی، باتالیان ایرانی به مراتب کوچک‌تر (در حد یک

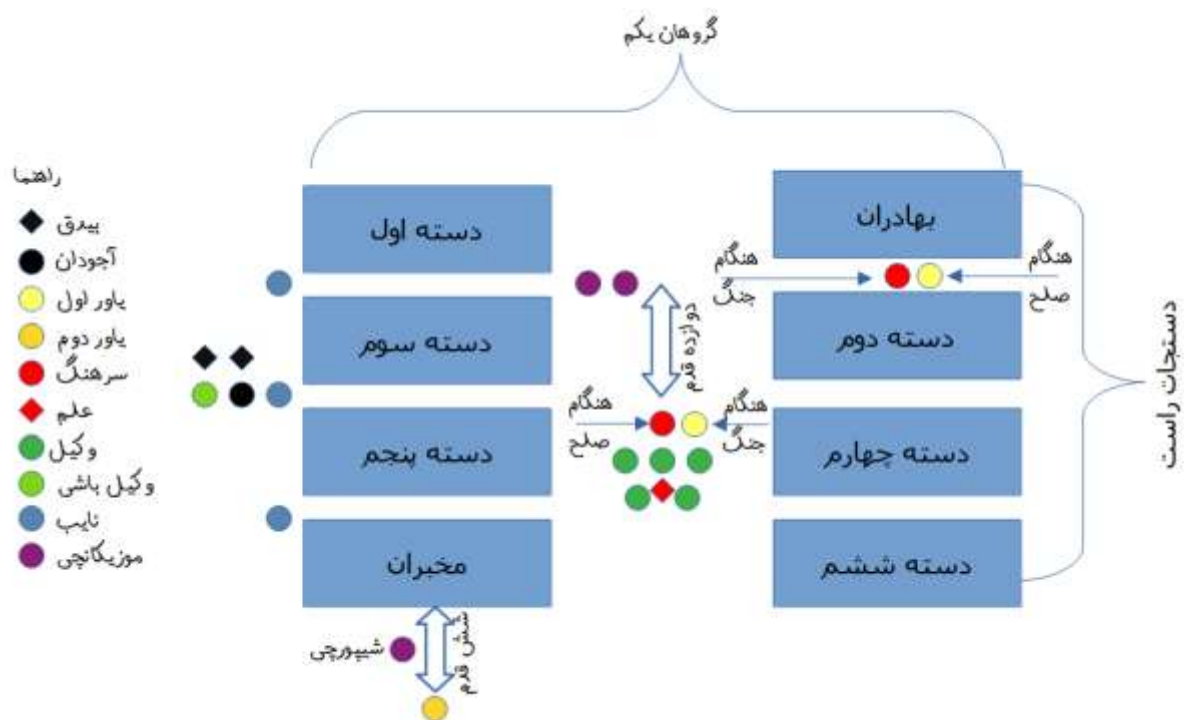
^۴ -در متن منبع لسو و البته مطلب واحد نردین مشخص شده است که دستجات، جماعت (گروهان) را می‌سازند و در موضعی دیگر می‌خوانیم دستجات، باتالیان را صورت می‌دهند؛ لذا از این تقابل و ترادف لفظی آشکار می‌شود که در نظام ترجمه‌ای آن عهد، حقیقتاً جماعت همان گروهان بوده و در سطحی نادریست، هم‌ارز و معادل با واحد «باتالیان» انگاشته می‌شده است.

جماعت) تعبیر می‌شده است از این رو خبط در ترجمه روی می‌داد.^۵ بر اساس آنچه تا به اینجا مشخص شد رسماً واحد فوج کوچک‌تر از پنجه و بزرگتر از جماعت بود. البته باید ذکر نمود که به طور اخص، ساختار فوج از دوره‌ی ناصری به بعد مد نظر است. چراکه در دوران سلطان فتحعلی‌شاه، به ۴۰۰ تن استعداد جنگی نیز فوج اطلاق می‌گشت (دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۲۹ و ۵۴۷). با آنچه پیشتر گفته شد منطقاً استعداد یک فوج نباید از پانصد تن کمتر می‌بود؛ چنان‌که طی نبرد کلیسا در سال ۱۲۹۷ ه.ق/ ۱۸۸۰ م پانصد سرباز به همراه یک عراده توپ جهت حفظ جناح جنگی مستقر شدند. در نبرد میان دوآب همان سال علی‌خان والی نیز با همین میزان سرباز و یک عراده توپ موقعیت جنگی گرفت (لشکرنویس افشار، ۱۳۹۳: ۴۱ و ۱۱۶). یعنی حداقل نیروی عملیات جنگی همانا پانصد تن بود که در هر دو مورد فوق با قسمت کردن نفرات به دست آمده بود. این نشان می‌دهد واحدهایی چون جماعت یا دسته ترجیحاً به عنوان تشکیلات مستقل جنگی در نظر گرفته نمی‌شدند. درواقع کاربرد رده‌های خردی چون دسته بیشتر معطوف به مبارزه با راهزنی‌های محلی بود (ابوت، ۱۳۹۶: ۱۱۷).

بزرگترین تومان همانا نخستین آنان با ده فوج بود که هر کدام حداقل تحت امر یک سرهنگ بودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱/ ۵۱۷-۵۱۲). از آن رو که تومان حداکثر ده هزار تن بود و تومان نخست به ده واحد تقسیم شده بود، معلوم می‌شود هر فوج نمی‌توانست بیش از هزار نفر را شامل شود. درواقع طبق آمار کتابچه‌های قشون برای نمونه فوج اردبیل هزار نفر و فوج افشار نهصد نفر بودند (مشیرالدوله سپهسالار اعظم و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۷۲-۵۷۳). بنابراین در ادبیات تعلیمی و فرآیند معادل‌سازی‌های جدید در آن عهد، تلاش می‌شد تا «فوج» به عنوان ظرفی ساختاری، معادل «هنگ» یا «رژیمان» غربی و البته ستون در نظر گرفته شود (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۷)؛ هرچند این الگوسازی در عمل همواره با نوعی عدم انطباق آماری همراه بود که محتملاً به دلیل شرایط بومی باز می‌گشت؛ دقیقاً به همین دلیل نیز اگرچه اصطلاح هنگ معمول یا رسمی نبود ولی فرماندهان سرهنگ خوانده می‌شدند. مثال نقض آن قوای ۷۲۰۰ نفری طرح اتریش بود (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۸۲) که به دو رژیمان پیاده، یک رژیمان شاسور/مخبر، یک باتری توپخانه، یک فوج مهندسی و یک دسته موزیک تقسیم شده بودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱/ ۵۲۴). یعنی شمار هر واحد خیلی بیشتر از استاندارد ایران بود و ایشان از الگوی اتریشی بهره می‌بردند (لسو، ۱۲۹۲: ۷).

با توجه به لیست، واحدهای قشون واحد پنجه به صورت رسمی وجود نداشت. بعلاوه فوج/رژیمان پایه‌ی قشون ایران بود همانطور که برای ارتش بریتانیا چنین است (Strachan, 2005: 10-29). پس صحت این فرضیه پژوهشی را تقویت می‌کند که بریتانیا الگوی اصلی اساس ارتش مدرن ایران بود (Krugov & Nechitaylov, 1990: 17-54؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۷۴۲). برای آنکه سخن از حوصله مطلب خارج نگردد ساختار درونی فوج در تصویر ۳ خلاصه شده است. ساختاری که نماد عبور کامل ایران از نظام سنتی به آرایش مدرن اروپایی بود که در قواعد آن صراحتاً تأکید می‌شود که سرباز به هر روی باشد آن جهت صف نخست است (لسو، ۱۲۹۲: ۸)؛ امری که نشان می‌دهد در تشکیلات جدید، نظام سنتی و بومی «طلایه و خلف» کاملاً مردود و منسوخ شده بود.

^۵ - به عبارت دیگر قشون‌های غربی بزرگتر و واحدهای آنان حجیم‌تر از نمونه‌های ایرانی بودند در نتیجه به همان نسبت نیز باتالیان ایرانی - و چنانکه دیده خواهد شد رژیمان - کوچکتر از باتالیان غربی بود.



تصویر ۳. ساختار درونی هر ستون-کوچک- یا فوج کامل که به این جهت فوج مرکزی یا علمدار در نظر گرفته شد (یکانلو مرندی، ۱۳۹۲: ۲۸-۲۹). موقعیت صاحب منصبان دقیقاً نشان می‌دهد علت نامگذاری آنان چه بود همانطور که مشخص است موقعیت ارباب قرار گرفتن یاوران و سرهنک برای آن بود که سرگردها در راهبری فوج «یاور» سرهنک باشند و نایبان به نیابت ایشان از چپ فوج را هدایت می‌نمودند (نمودار از نگارنده).

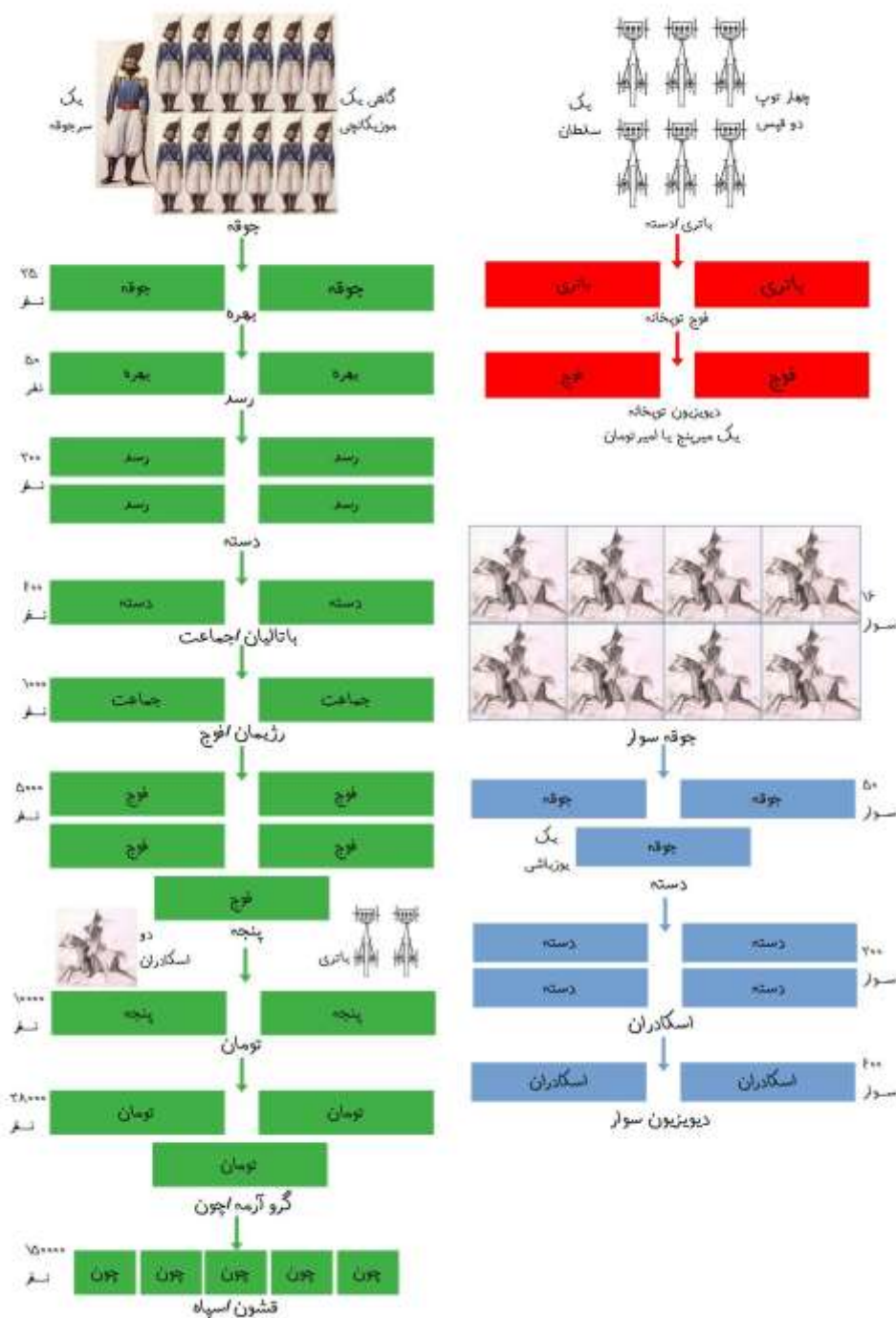
علی رغم آنکه از عنوان سرتیپ استفاده می‌شد، واحد تیپ معمول یا رسمی نبود. سلطان فتحعلی‌شاه در نبرد قزوین (به تاریخ سال نخست حکومت خود) ۵۰۰۰ نفر تحت امر داشت، او «لشکر را سه تیپ نمود» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۹) یعنی هر تیپ را کمتر از ۱۷۰۰ تن گرفته بود که بیش از حداکثر هزار تن فوج است. حال باید در نظر داشت که نیروی قزاقخانه مبارکه در سال ۱۳۰۸ه.ق/ ۱۸۹۱م شامل سه فوج و متعلقاتی چون توپخانه و موزیکان می‌شد. کل این مجموعه به بریگاد قزاق موسوم بود (اعتضادالسلطنه، ۱۳۰۸: ۲۲) و تا زمانی که کمتر از پنجه بود همچنان رسماً بریگاد محسوب می‌شد. اما به سال ۱۳۳۴ه.ق/ ۱۹۱۷م که شمار بیشتری یافت دیویزیون خوانده گشت (میرزایی، ۱۳۹۴: ۸۹۰ و ۸۹۶). از آنجا که امروزه دیویزیون به «لشکر» ترجمه می‌شود، می‌توان استنتاج کرد که در ادبیات نظامی ایران، قوای فراتر از پنج هزار تن در حکم لشکر تلقی می‌شده است. موازنه آماری مذکور دقیقاً یادآور اقدام سلطان فتحعلی‌شاه در نبرد قزوین است و فرضیه هم‌پوشانی کارکردی مناصب امیرلشکر و امیرپنجه را در درجات فرماندهی تقویت می‌کند. بر این اساس، تیپ به نیروی میدانی متشکل از فرای هزار تن یا فوج، تا پنج هزار تن بود. در نتیجه فرمانده یک فوج نیز می‌توانست سرتیپ باشد تا بدین وسیله واحدهای دیگر را بتواند تحت امر خود جمع آوری نماید. این الگو پیش از هر چیز، یادآور مفهوم و کارکرد نیم بریگاد ناپلئونی در قشون‌های اروپایی است (McNab, 2009: 20-23).

اصل بر آن بود که هر فوجی یک سرهنک داشته باشد و اگر نیرویی بزرگتر از یک فوج بود آن را به دو فوج تقسیم می‌کردند که بین دو سرهنک تقسیم می‌شدند ولی یک سرتیپ ارشد می‌داشتند. نمونه بارز امر فوق افواج اول و دوم خاصه؛ تحت امر حاجی میرزا علی خان و نقدعلی خان سرهنک است که هر دو تحت امر حسام الدوله قرار داشتند. درواقع فوج پنجم ایلات قزوین نیز تحت امر اداری

حسام الدوله ولی تحت فرماندهی میدانی رحیم‌دل خان سرهنگ قرار داشت. از سوی دیگر، فوج دوم نصرت هم سرهنگ و هم سرتیپ داشت؛ در عین حال فوج چهارم تبریز صرفاً تحت امر سرتیپ آقاخان قرار داشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱/ ۵۱۲؛ کاساگوفسکی، ۱۳۴۴: ۱۳۳). این تنوع در چیدمان مناصب نشان می‌دهد که در الگوی سازماندهی آن عهد، تفکیک مشخصی میان فرماندهی اداری-ستادی (توسط سرتیپ‌ها) و هدایت میدانی-عملیاتی (توسط سرهنگ‌ها) وجود داشته است؛ رویکردی که به قشون اجازه می‌داد تا در مواجهه با واحدهای بزرگ‌تر یا چندپاره، با انعطاف‌پذیری ساختاری و بر اساس نیازهای استراتژیک، لجستیک و منطقه‌ای، سطوح فرماندهی را بازتعریف کند.

پیش از پایان مطلب حاضر باید بر واحدهای توپخانه نیز نظر افگند که اگرچه بسیار مشخص و منظم بودند ولی تفاوت زیادی با دیگر انواع واحدها داشتند زیرا که نه بر اساس نفر بلکه عراده حساب می‌شدند: «باتری توپخانه صحرائی، مرکب است از شش عراده توپ... یک باتری توپخانه در روز جنگ، واحد تاکتیک پست نامیده می‌شود و در زیر حکم یک نفر سلطان است». از طرف دیگر «یک باتری کوهی مرکب است از دو رسد توپ کوهی» که فرماندهی باتری کوهستانی با نایب بود (پروشنگ، ۱۳۰۴: ۹۰ و ۱۰۸). باتری همان دسته توپخانه معادل اسکادران سوار و باتالیان پیاده بود (فیروزکوهی، ۱۲۹۹: ۹۰). دو، سه یا چهار باتری نیز یک دیویزیون توپخانه را را صورت می‌دادند (پروشنگ، ۱۳۰۴: ۱۳۲). حال اگر توپخانه نصف باتری یا کمتر بود به آن توپخانه هنگی گفته می‌شد هرچند توپخانه هنگی به معنای توپی است که مستقلاً همراه هنگ/فوج فرستاده می‌شود (هدایت، ۱۳۱۹: ۱۲۱).

در پایان باید در نظر داشت گروآرمه به صورت کلی مشتمل بر سه تومان ولی با احتساب دیویزیون‌های سوار و توپخانه بود (لسو، ۱۲۹۲: ۶). به عبارتی، گروآرمه در ظرف ساختاری ایران، معادل مفهوم کلان چون قرار می‌گرفت. این دقیقاً یادآور اردوی جنگی ۱۲۷۶ه.ق/۱۸۶۰م است که طی آن بیست و دو فوج، (ریاضی هروی، ۱۳۲۴: ۱۳۵) شامل بیست و یک هزار پیاده، شش هزار سوار (لشگرنویس حسینی نوری، ۱۳۴۷: ۸۶ و ۸۰) و سی و دو عراده توپخانه بود (ریاضی هروی، ۱۳۲۴: ۱۳۵). یعنی یک گروآرمه کامل بر روی زمین ۲۸۰۰۰ تن بود. همین موازنه عددی در مناسبات پیشین نیز به چشم می‌خورد؛ چنانکه اردوی سلطان عباس میرزا نیز کمتر از سی هزار نفر با شمار کمتری توپخانه بود (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۷۹). بر پایه این شواهد، نیروهای فراتر از این سقف عددی را در ادبیات نظامی با اصطلاحات کلی نظیر اردو، قشون و البته سپاه نام‌گذاری می‌کردند. لازم به ذکر نیز است که این اصطلاحات در منابع غالباً به جای یکدیگر به کار رفته‌اند (نظام السلطنه، ۱۳۶۲: ج ۱/ ۲۱۸). با وجود این، اصطلاح رسمی «قشون» بود که برای کل قوای حاضر رکاب نیز به کار می‌رفت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱/ ۵۲۴). وجود مقام سپهدار یا سپهسالار اعظم به این مسئله اشاره دارد که سپاه و قشون یکی بودند. در نهایت، برای تبیین دقیق‌تر مناسبات یادشده، درجات و واحدهای قشون دوره‌ی ناصری در قالب یک نمودار تفصیلی در تصویر ۴ خلاصه شده است.



تصویر ۴. واحدهای نیروی جنگی ایران ناصری پیاده (سبز)، توپخانه (سرخ) و سواره (آبی) بر اساس آنچه در متن گفته شده است. باید در نظر داشت که اگرچه قوای سوار و توپخانه بسیار بیش از دیویزیون ایشان بود اما در شرایط میدانی کاربرد نداشتند و بیشتر صورت ایده‌آل شرایط درج شده است؛ همانطور که یوزباشی می‌توانست فرمانده دو دسته سوار نیز باشد (نمودار از نگارنده).

نتیجه‌گیری

پرسش مقاله حاضر آن بود که هر واحد نظامی اعم از پیاده، سواره و توپخانه حداقل و حداکثر شامل چه میزان نیروی جنگی

موسوم به سرباز یا نظام جدید می‌شد و هر کدام از این واحدها توسط کدام منصب یا مناصب فرماندهی می‌شدند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که به طور کلی، دو نوع ساختار «نظری» و «عملی» در تشکیلات نظامی این دوره وجود داشته است؛ به این مفهوم که اگرچه در ساختار رسمی وزارت جنگ واحدی به نام «تیپ» جایگاهی نداشت، در میدان نبرد بنا بر ضرورت، از ترکیب افواج مختلف شکل می‌گرفت. افزون بر این، گاه با ترکیب دستجات مختلف سواره و توپخانه برای حمایت از یک فوج پیاده، تیپ‌های موقعیتی پدید می‌آمدند. بنابراین، «فوج» اصلی‌ترین، منسجم‌ترین و پایه‌ای‌ترین واحد میدانی در قشون ایران به شمار می‌رفت، در حالی که تیپ صرفاً یک ساختار کلان‌تر تاکتیکی و موقعیتی در صحنه نبرد بود. دقیقاً به دلیل همین نقش پایه‌ای فوج بود که تمام صاحب‌منصبان درون فوج دارای عناوینی بودند که وکالت-راست یا چپ-، نیابت یا یآوری سرهنگ را برعهده داشتند که البته سرهنگ باید تحت امر سردار می‌بود. بر این اساس درجات قشونی به ترتیب جوقه، بهره، رسد، دسته، جماعت/باتالیان/اسکادران/باتری، فوج/رژیمان، (تیپ)، پنجه/دیویزیون، تومان، چون/گروآرمه و قشون/سپاه می‌شد. تا رسد واحدها به یکدیگر می‌چسبیدند ولی از این مقطع جدا شده و حالتی شبه شطرنجی پیدا می‌کردند. فرماندهی این واحدها به ترتیب با سرجوقه، وکیل باشی، نایب با پشتیبانی بیگزاده، سلطان، یاور، سرهنگ، سرتیپ، امیرپنجه، امیرتومان، امیرجنگ و امیرنویان بود. از پنجه تا تومان را به صورت عمومی لشگر یا دیویزیون می‌خواندند که به صورت سنتی تحت امر سردار بود ولی چنانکه گفته شد سرداری همچون شمشیربندی به مجموعه‌ای از مناصب مبدل گردید. این امر بدیهی را نیز باید عنوان کرد که هرکدام از صاحب‌منصبان قادر بودند فرماندهی واحدهای کوچکتر از واحد پایه خود را داشته باشند. حال این نیز مشخص گردید که غالباً بین ترجمه اصطلاحات نظامی غربی و معادل سازی آنان در داخل تفاوت زیادی وجود داشت. همچنین معلوم شد که اگرچه سواران نظام جدید و توپخانه به شدت تحت تأثیر آموزه‌های فنی غربی بوده و از معادلات فرنگی بهره می‌بردند، سواره‌نظام سنتی به دلیل بافت موروثی و ایلپاتی خود، ساختار دوره‌ی علوی را حفظ کرد؛ که این مسئله از استمرار منصب یوزباشی و معمولاً معادل سازی سرکرده با درجه رسمی سرهنگ نیز مشخص است.

منابع

- آزمون، زینب (۱۳۹۴). *نشان‌ها و مدال‌های قاجاریه*، تهران: پازینه.
- ابوت، کیث ادوارد (۱۳۹۲). *شهرها و تجارت ایران در دوره قاجار: گزارش کنسول ابوت از اقتصاد و جامعه ایران ۱۸۴۷-۱۸۶۶ م.* مترجم سید عبدالحسین رئیس السادات، تهران: امیر کبیر.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۱). *گوشه‌هایی از روابط اجتماعی-اقتصادی در عهد قاجار: مجموعه اسناد نظام و قشون*، تهران: نشر ایران.
- اعتضادالدوله، عباس میرزا قاجار (۱۳۱۶). *نایئون و ایران*، تهران: جیل المثنی.
- اعتضادالسلطنه، علی نقی میرزا قاجار (۱۳۹۵). *اکسیرالتواریخ، تصحیح جمشید کیانفر*، تهران: اساطیر.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان مقدم مراغه‌ای (۱۳۰۱). *مطلع شمس*، جلد ۱. تهران: دارالانطباع مبارکه.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان مقدم مراغه‌ای (۱۲۹۷). *مرآت البلدان*، جلد چهارم. تهران: دارالانطباع ناصری.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان مقدم مراغه‌ای (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*، جلد‌های یکم و سوم. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افضل الملک، غلام حسین خان مستوفی المعی ادیب کرمانی (۱۳۶۱). *افضل التواریخ*، تهران: تاریخ ایران.
- امیرکوهمره‌ای، میرزا زین العابدین (۱۳۸۴). *رساله تدابیر شاه و وزیر*، تصحیح و تحشیه مهیندخت حاجیانپور، تهران: سمت.

- امین لشگر، میرزا قهرمان (۱۳۸۷). مکاتبات میرزا قهرمان امین لشگر، تصحیح و تحشیه منصوره اتحادیه و سعید روحی، تهران: تاریخ ایران.
- بازرگان، مجدالدن (۱۳۸۵). حولات قشون ایران: از آغاز قاجار تا سقوط پهلوی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷). شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران: زوار.
- بورجیگین (۱۳۹۸). تاریخ سری مغول، ترجمه به فرانسه پل پلیو، ماری دومینیک اون، رودریکا پوپ، ترجمه به فارسی شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- پروشنگ (۱۳۰۴). مشق توپخانه، ترجمه میرزا کریم خان سرتیپ و حسن خان سرهنگ، تهران: علمیه.
- جهانسوز، رضا میرزا (۱۳۳۳). تاریخ بنیان قاجار، تهران.
- ریاضی هروی، محمد یوسف خان (۱۳۲۴). بحرالفوائد، مشهد: آستان قدس.
- سرداراسعد، علی قلی خان زراسوند بختیاری (۱۳۹۸). خلاصه الاعصار فی تاریخ البختیار، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- سمینو، بارتولومی (۱۳۷۵). اسناد ژنرال سمینو، تصحیح منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ ایران.
- شهیدی، یحیی (۱۳۵۰). «نشان‌های دوره قاجار»، بررسی‌های تاریخی. سال ۶. شماره ۳. صص ۱۸۳-۲۴۰.
- صاحب نسق (۱۳۹۶). سفرنامه مراغه، تصحیح یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، تهران: منشور سمیر و بنیاد شکوهی.
- صندوق دار مراغی (۱۳۹۶). واقع وقایع مراغه، تصحیح یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، تهران: منشور سمیر و بنیاد شکوهی.
- ظل السلطان، سلطان مسعود میرزا (۱۳۹۱). «نشان قشون: رساله مصور در معرفی البسه قشون دوره قاجار»، تصحیح علی بوذری، پیام بهارستان. ۲. س ۴. ش ۱۶. صص ۲۴۷-۲۹۰.
- فلور، ویلم (۱۳۸۸). تاریخ نظامی ایران در دوره قاجار، مترجم کیانوش کیانی هفت‌لنگ، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی.
- فیروزکوهی، محمد کریم خان (۱۲۹۹). علم جنگ، شماره ثبت ۸۴۹ در کتابخانه ملی.
- کسروی، رضا (۱۴۰۰). لقب نامه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و عترت نو.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۶۳). دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.
- گاردان، کنت آلفرد متیو (۱۳۶۲). ماموریت ژنرال گاردان، ترجمه عباس اقبال. تهران: نگاه.
- لشگرنویس افشار (۱۳۹۳). تاریخ اکراد، تصحیح و تحشیه یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، تهران: مرکز اسناد مجلس.
- لشگرنویس حسینی نوری، سید محمد (۱۳۴۷). سفرنامه مرو در سه سفرنامه هرات، مرو، مشهد، تصحیح قدرت الله روشنی زعفرانلو، تهران: دانشگاه تهران.
- لمبتون، آن (۱۳۷۵). مالک و زارع در ایران، مترجم منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- متراسو، فرانچسکو (۱۲۷۱). قواعد نظامیه، شماره بازیابی ۸۵۳۶ در کتابخانه ملی.
- مدرسی، یحیی، سامعی، حسین و صفوی مبرهن، زهرا (۱۳۸۰). فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار: قشون و نظمیه، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مریخ، نمره ۱۱، ۱۲۹۶ق، ص ۳.

- مشق قشون (۱۲۷۶). مشق قشون، ترجمه مرتضی قلی آقا مترجم، تهران: دارالانطالع مبارکه ناصری.
- «مطالب لازمه توپخانه مبارکه» (۱۳۴۷). تصحیح محمد گلبن، بررسی‌های تاریخی. د ۳. ش ۱. صص ۱۶۷-۱۹۲.
- معزالدوله، بهرام میرزا قاجار (۱۲۶۷). نظام ناصری، شماره بازیابی ۷۵۷۳ در کتابخانه ملی.
- میرپنج، عبدالکریم خان (۱۳۰۵). کتابچه قانون، شماره بازیابی ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱ در کتابخانه ملی.
- ناصرالدین شاه و امین السلطان، علی اصغر خان ارمنی گرج (۱۳۹۷). عرایض ضمه شاهی، تصحیح و تحشیه مجید عبدالمین، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار و سخن.
- ناصرالدین شاه و مستوفی الممالک، میرزا یوسف خان آشتیانی (۱۳۸۸). شاه و جناب آقا، تصحیح و تحشیه حوریه سعیدی، تهران: تاریخ ایران.
- ناصرالدین شاه و نایب السلطنه امیرکبیر، کامران میرزا قاجار (۱۳۹۹). مکاتبات ناصرالدین شاه با کامران میرزا نایب السلطنه ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۹ ق، تصحیح و تحشیه مرضیه مرتضوی فضا بسرای و مهتا باصفا، تهران: کتابخانه و موزه ملک.
- نظام السلطنه، حسین قلی خان مافی (۱۳۶۲). خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، جلد ۱. تصحیح معصومه مافی، تهران: تاریخ ایران.
- هدایت، میرزا عبدالله خان (۱۳۱۹). تاریخ نظامی جنگ‌های ناپلئون و صناعت جنگ، تهران: شرکت مطبوعات و دانشکده افسری.
- یکانلو مرنندی، سرهنگ علی رضا (۱۳۹۲). «رساله در آداب جنگ و قانون مشق نظام در ایران دوره قاجار»، تصحیح یوسف بیگ باباپور و مینا آقا زاده، پیام بهارستان. د ۲. س ۶. ش ۲۱. صص ۲۸۹-۳۴۴.
- یکرنگیان، سید میر حسین (۱۳۸۴). سیری در تاریخ ارتش ایران از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰، ویراستاری و تحشیه رضا یکرنگیان، تهران: خجسته.
- Chardin, Jean (1811). *Voyages*, vol 5, Paris: Langles.
- Kaempfer, Engelbert (1940). *Am hofe des Persichen grosskonigs 1684-1685*, Leipzig: Walter Hinz.
- McNab, Chris (2009). *Armies of the Napoleonic wars*, London: Osprey.
- Strachan, Hew (2005). *European armies and conduct of war*, London: Routledge.